

## فصل ۳

# فرهنگ

### ۳-۱. تعریف فرهنگ

بنابراین یک برداشت نادرست همگانی، برخی از اعضای جامعه فرهنگ دارند و برخی دیگر فرهنگ ندارند. اما از دیدگاه جامعه‌شناختی، هر انسان بزرگسال عادی، از فرهنگ برخوردار است. فرهنگ را می‌توان به عنوان مجموع ویژگی‌های رفتاری و عقیدتی اکتسابی اعضای یک جامعه خاص، تعریف کرد. واژه تعیین کننده در این تعریف، همان واژه اکتسابی است که فرهنگ را از رفتاری که نتیجه وراثت زیست‌شناختی است، متمایز می‌سازد.

مثال ۱: همه نوزادان هنگام گرسنگی یا تشنگی و یا ناراحتی، گریه سر می‌دهند. این گونه گریه سردادن نوزادان که در همه جوامع بشری موجود مشاهده شده، ویژگی رفتاری شاخص هیچ فرهنگ خاصی به شمار نمی‌آید؛ بلکه پدیده‌ای غیر اکتسابی است که از وراثت زیست‌شناختی انسان سرچشمه می‌گیرد.

### ۳-۲. فرهنگ و جامعه

جامعه به گروهی از افراد اطلاق می‌شود که مدت زمان درازی با هم زندگی کرده باشند، سرزمینی را در اشغال خود داشته باشند و سرانجام، توانسته باشند خودشان را با عنوان یک واحد اجتماعی متمایز از گروه‌های دیگر، سازمان داده باشند. فرهنگ و جامعه نمی‌توانند جدا از همدیگر وجود داشته باشند. هیچ جامعه‌ای بدون فرهنگ ویژه‌اش نمی‌تواند وجود داشته باشد.

مثال ۲: جامعه ما نیز، مانند هر جامعه دیگری، فرهنگی دارد که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. این فرهنگ، تکنولوژی، نهادهای مذهبی، زبان، ارزشها، باورداشته‌ها، قوانین و سنتهایمان را

دربار می‌گیرد. این فرهنگ هم از طریق نهادهای رسمی (مانند مدارس دولتی) و هم به وسیله نهادهای غیر رسمی (مانند گروه‌های همسالان) انتقال داده می‌شود.

### ۳-۳. ارتباط نمادی

عاملی که در واقع انسانها را از حیوانات جدا می‌سازد، همان توانایی انسانها در برقراری ارتباط در یک سطح بسیار پیچیده است. استعداد بسیار تکامل یافته انسانها در برقراری ارتباط نمادی، فراگیری فرهنگ را آسان می‌سازد و انتقال فرهنگ را از نسلی به نسلی دیگر امکان‌پذیر می‌کند. جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان بر این همدستانند که اگر انسانها توانایی پروراندن زبان و ارتباط را نداشتند، هرگز نمی‌توانستند به عنوان یک نوع باقی بمانند.

انسانها با توسل به نمادها به سه شیوه بنیادی ارتباط برقرار می‌کنند. نخستین شیوه، زبان گفتاری است که به الگوهای صوتی اطلاق می‌شود که هر یک معنایی برای خود دارد. زبان گفتاری آموزش و ارتباط را آسان می‌سازد. دومین شیوه ارتباط، زبان نوشتاری است که همان ثبت ترسیمی زبان گفتاری است؛ این زبان به حفظ آموزش و میراث فرهنگی کمک می‌کند. سومین شیوه، زبان جسمانی است. این اصطلاح از ادبیات عامیانه برگرفته شده و بر مبادله معانی از طریق اداها و وضعیتهای جسمانی دلالت می‌کند.

**مثال ۳:** انسانها از آنجا که می‌توانند با هر دو زبان گفتاری و نوشتاری با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، توانسته‌اند دانش را به یکدیگر انتقال دهند و از خطاهایی که در گذشته پیش آمدند پرهیز کنند. انسانها از طریق زبان نوشتاری قادر بوده‌اند عناصری از فرهنگ‌شان را که بسیار مهم می‌انگارند، برای خودشان حفظ کنند. برای نمونه، روشهای درمان بیماریها، فنون کشاورزی، نقشه‌های خانه‌سازی و روشهای ابزارسازی، همگی با زبان نوشتاری ثبت می‌شوند. هر نسلی با مطالعه آنچه که در گذشته انجام گرفته، می‌تواند در فرهنگ خود سهمی شود.

### ۳-۴. هنجارهای فرهنگی

یک هنجار فرهنگی در واقع یکی از معیارهای تثبیت شده آن چیزی است که گروه از نظر فکری و رفتاری از اعضایش انتظار دارد. این چشمداشتها و رفتارهای ناشی از آنها، از فرهنگی به فرهنگی دیگر تفاوت می‌پذیرند. هنجارهای فرهنگی صورتهای گوناگونی را می‌پذیرند که برخی از این صورتهای در زیر آورده می‌شوند:

۱. ارزشها احساسات ریشه‌داری هستند که اعضای یک جامعه در آنها سهیمند. همین احساسات غالباً اعمال و رفتار اعضای جامعه را تعیین می‌کنند.

مثال ۴: بیشتر جوامع شرقی برای زندگی خانوادگی، سنتهای کهن، باورهای مذهبی و احترام به ریش سفیدان و پیشکسوتان ارزش زیادی قایلند. این ارزشها ممکن است تفسیرهای گوناگونی بپذیرند، ولی به هر روی، در این جوامع به گونه‌ای گسترده و عمیق رواج دارند.

۲. آداب و رسوم به شیوه‌های عملکرد مرسوم و خو کرده، در داخل یک جامعه، اطلاق می‌شود.

مثال ۵: مثالهای آداب و رسوم رایج در بیشتر جوامع بشری عبارتند از: سلام کردن، خداحافظی کردن، دست دادن، سه یا چهار وعده غذا خوردن، انجام مراسم خاص در عروسیها و سوگواریها.

۳. عُرف، به رسومی اطلاق می‌شود که دلالت‌های مهم شایست و ناشایست دارند. عرفهای هر جامعه‌ای غالباً در نظام حقوقی و آموزشهای مذهبی آن متجسم می‌شوند. قوانین در واقع همان عرفهایی‌اند که اهمیت ویژه‌ای دارند و از همین روی، به صورت مقررات قانونی رسمیت می‌یابند. آنهایی که این مقررات را ندیده می‌گیرند، در معرض مجازات قانونی قرار می‌گیرند.

مثال ۶: در بیشتر جوامع بشری، آدم‌کشی، ضرب و جرح، خیانت به کشور، تجاوز به عفاف، به شدت ممنوعند. گذشته از این منهیات قانونی کاملاً آشکار، عرفهایی نیز هستند که اگر کسی آنها را رعایت نکند، با واکنش شدید عامه مردم روبرو می‌شود؛ مانند اهانت به نمادهای مذهبی و برهنه ظاهر شدن در یک مکان عمومی. عرفها ممکن است طی فراگردی ناخود آگاه و برنامه‌ریزی نشده و غیر مستقیم، و یا با تصویب قانونی که برنامه‌ریزی شده و عمدی است، دگرگون شوند.

### ۳-۵. فرهنگ آرمانی و فرهنگ واقعی

برخی اعمال هستند که عموماً به شدت نهی شده‌اند ولی به گونه‌ای خصوصی رواج دارند. فرهنگ آرمانی به الگوهای رفتاری آشکار و رسماً پذیرفته شده اطلاق می‌شود، در حالی که فرهنگ واقعی به آن چیزی اطلاق می‌شود که مردم عملاً انجام می‌دهند. کمتر پیش می‌آید که عملکردهای واقعی انسانها و الگوهای آرمانی یک جامعه، طی یک مدت زمان طولانی، همچنان متفاوت باقی مانند.

**مثال ۷:** در سراسر جوامع بشری، نمونه‌های تفاوت میان فرهنگ آرمانی و فرهنگ واقعی، فراوانند. برای مثال، از افراد جامعه انتظار می‌رود که در معامله با دیگران درستکاری و امانت را رعایت کنند، ولی در عمل و در بسیاری از موارد، تقلب و دروغ‌گویی در بازار معاملات رواج دارد. در مدرسه به کودکان و دانش‌آموزان یاد داده می‌شود که به دیگران دروغ نگویند، ولی آنها در جامعه و در عمل می‌بینند که دروغ‌گویی چندان هم نادر نیست.

### ۳-۶. سازمان فرهنگ

هر فرهنگی به شیوه‌ای سازمان می‌گیرد که افراد و گروه‌ها بتوانند در چهارچوب آن با یکدیگر به گونه مؤثری کنش متقابل داشته باشند. یک عنصر فرهنگی به کوچکترین واحد یک فرهنگ اطلاق می‌شود؛ این عنصر می‌تواند یک عبارت، یک شیئی، یک ادا یا یک نماد باشد. مجموعه فرهنگی به مجموعه‌ای از عناصر مرتبط فرهنگی اطلاق می‌شود. نهاد، به یک نظام روابط اجتماعی الگودار و سازمان یافته‌ای اطلاق می‌شود که در چهارچوب آن کارکردهای ضروری جامعه انجام می‌گیرند و نیازهای حیاتی فردی و گروهی برآورده می‌شوند.

هر جامعه‌ای برای انجام دادن کارکردهای ضروری خود و برآوردن نیازهای حیاتی اعضایش، پنج نهاد بنیادی در اختیار دارد که عبارتند از: نهاد خانواده، نهاد آموزشی، نهاد سیاسی، نهاد اقتصادی و نهاد مذهبی. فزون بر اینها، جوامع نوین از نهادهای دیگری نیز برخوردارند. برای مثال، در بیشتر کشورها، نهادهای نظامی و تفریحی نیز وجود دارند.

**مثال ۸:** نوپ، تور دروازه، لباس ورزشی و دیگر چیزهایی که در یک بازی فوتبال به کار می‌روند، و نیز حرکات، مقررات و اصطلاحات خاص این بازی، عناصر فرهنگی به شمار می‌روند. اما بازی فوتبال یک مجموعه فرهنگی است که از مجموع این عناصر ساخته شده و خود این مجموعه نیز بخشی از یک نظام روابط اجتماعی سازمان یافته و بزرگتری است که آن را به نام نهاد تفریحی می‌شناسیم.

**خرده فرهنگ** به گروهی کوچکتر از یک جامعه تعلق دارد که به فرهنگ بزرگتر جامعه به خاطر پذیرش بسیاری از هنجارهای آن، وابستگی دارد؛ ولی از آنجا که هر خرده فرهنگی هنجارهای ویژه خودش را نیز دارا است، از فرهنگ بزرگتر تمایز می‌یابد.

**مثال ۹:** از خرده فرهنگ بزهکاران غالباً به عنوان نمونه یک خرده فرهنگ، ذکر می‌شود. افراد

وابسته به این خرده فرهنگ ارزشهای نهاده شده به وسیله طبقه متوسط جامعه را که بر سختکوشی، انضباط شخصی و آرزوهای بزرگ تاکید دارند، قبول ندارند؛ اما ممکن است ارزشهای دیگری، چون رقابت، را که در فرهنگ غالب پذیرفته شده است، بپذیرند. اعضای یک خرده فرهنگ از جامعه بزرگتر جدا نیستند، زیرا به شیوه‌های گوناگون با نهادهای سنتی طبقه متوسط در تماسند. به احتمال زیاد، افراد وابسته به خرده فرهنگها غالباً بارد و عدم قبول کسانی روبرو می‌شوند که ارزشهایشان فرهنگ غالب را می‌سازد.

**ضد فرهنگ،** به گروههایی تعلق دارد که هنجارها و چشمداشتهای فرهنگ غالب را به شدت رد و با آن مقابله می‌کنند.

اگر فرهنگی کارکرد درستی داشته باشد و نیازهای جامعه را برآورده سازد، عناصر گوناگونش باید به درستی با همدیگر همکاری داشته باشند. یکپارچگی فرهنگی، به سازمان و عملکرد کارکردی و یکپارچه همه عناصر و مجموعه‌های یک فرهنگ اطلاق می‌شود.

**مثال ۱۰:** فرهنگ یکپارچه آن فرهنگی است که در آن عناصر و مجموعه‌های فرهنگی روابط متقابل تنگاتنگی داشته باشند؛ هر تغییری در یک مجموعه فرهنگی، احتمالاً موجب تغییری در مجموعه دیگر می‌شود و سرانجام، تغییری در کل فرهنگ جامعه پدید می‌آورد. وقتی که سرخپوستان دشتهای بزرگ آمریکا وادار به زندگی در یک منطقه محدود شدند، از گوشت بوفالو که منبع غذایی مرسومشان بود، محروم ماندند. در چنین شرایطی، آشکار است که رژیم غذایی و عاداتهای گردآوری غذای آنها دچار اختلال شدند و در ضمن، باورداشتها و ارزشهایشان در باره تقدس بوفالو با اهمیت شکار آن به هنگام آزمایش شایستگی یک پسر نوجوان، نیز اعتبارشان را از دست دادند. پس، هر گونه دگرگونی در بخشی از یک فرهنگ یکپارچه، می‌تواند موجب تغییر در بخش دیگر آن گردد.

### ۷-۳. قومپرستی

قومپرستی به گرایش افراد یک جامعه در جهت برتر پنداشتن فرهنگ ویژه‌شان، اطلاق می‌شود. ما بر اثر عادت و سنت و غالباً به وسیله رویکردهای اجتماعی تلقین شده، تحریک به قومپرستی می‌شویم. برای همین، وقتی اعضای یک گروه درباره اعضای گروهی دیگر داوری می‌کنند، کار قومپرستی غالباً به یک نوع احساس برتری می‌انجامد.

**مثال ۱۱:** نمونه‌های قومپرستی فراوانند. شهرنشینان روستانشینان را «دهانی» می‌انگارند، در حالی که روستاییان نیز به نوبه خود شهری‌ها را «کلاهدار» می‌خوانند. جوانها از پذیرش «صاحبان

قدرت» اکراه دارند، حال آن که بزرگسالان آنها را جوانکهای گستاخ می‌خوانند. مبلغان مسیحی یک جامعه قبیله‌ای توسعه نیافته را یک گروه کافر می‌انگارند، حال آن که اعضای همین جامعه توسعه نیافته این مبلغان را مردمی بیگانه و بد دین می‌پندارند.

### ۳-۸. شخصیت و قومپرستی

گرچه هر جامعه‌ای نوعی قومپرستی را برمی‌انگیزاند، اما همه اعضای جامعه به یک اندازه قومپرست نیستند. برخی سنخهای شخصیتی بیشتر از سنخهای دیگر گرایشهای قومپرستانه دارند. بررسیها نشان می‌دهند که افرادی که بر ضد یک گروه پیشداوری دارند، غالباً علیه بسیاری از گروههای دیگر نیز تعصب دارند.

### ۳-۹. نتایج مثبت قومپرستی

قومپرستی برای احساس وفاداری فرد به گروه و بالا بردن سطح روحیه، میهن‌پرستی و ملیت‌گرایی، به کار می‌آید. وانگهی، قومپرستی، از طریق هواداری از ابقای وضع موجود، همچون سپری در برابر تغییر، عمل می‌کند.

**مثال ۱۲:** در زمان جنگ، برای آنکه روحیه مردم در سطح بالایی حفظ شود، برای آنها ضروری است که باور داشته باشند نظام اجتماعی، ارزشها، باورداشتها و سنتهایشان بهترین‌اند و یا دست کم بهتر از آن دشمن‌اند. این بسیار مهم است که آنها از نظام حکومتی و ارزشهای مردمی که با آنها در جنگند، بیزار باشند. سطح بالای قومپرستی، به طبع، درجه بالایی از میهن‌پرستی و ملیت‌گرایی را به بار می‌آورد.

### ۳-۱۰. آثار منفی قومپرستی

شاید مهمترین نتیجه زیانبار قومپرستی این باشد که از نوآوریهای که پیامدهای سودمندی برای اعضای یک جامعه دارند، غالباً جلوگیری می‌کند. از آنجا که افکار بیگانه با بدگمانی نگرسته می‌شوند و نادرست خوانده می‌شوند، مسأله‌ای که در یک جامعه باید به آسانی حل شود، به علت عدم استفاده از راه‌حلهای خارجی، متأسفانه مدت زمان نامعلومی حل نشده بر جای می‌ماند. قومپرستی در افراطی‌ترین صورت آن، به طرف پنهان‌کردن خردمندی و دانش فرهنگهای دیگر می‌انجامد و از تبادل و غنای فرهنگی جلوگیری می‌کند؟

### ۳-۱۱. نسبیّت فرهنگی

شناخت الگوهای رفتاری گروههای دیگر امکان ندارد، اگر که خواسته باشیم آنها را تنها برحسب انگیزه‌ها و ارزشهای خودمان تحلیل کنیم. معنا و ارزش یک عنصر فرهنگی را باید در ارتباط با بافت فرهنگی خود آن سنجید. عنصری که در یک جامعه مخل ثبات است، ممکن است مایه استواری یک جامعه دیگر باشد. ارزش یک رسم را تنها می‌توان از طریق نقشی که آن رسم در فرهنگ خودش دارد، ارزیابی کرد.

**مثال ۱۳:** ورزشکاران حرفه‌ای در بازیهای ورزشی‌شان روز به روز پرخاشگرتر می‌شوند. در ورزشی چون هاکی روی یخ، مبارزه با بازیکنان تیم مقابل، سرشار از تنه‌زنها، خشونت‌ها و پرخاشگریها است. با توجه به انتظاراتی که از این بازیکنان می‌رود، صدمه جدی دیدن این بازیکنان، پدیده‌ای معمول است. اما برای تماشاگران هاکی روی یخ حرفه‌ای که برای جان انسان ارزش بسیار قائلند، فهم رفتار این بازیکنان گهگاه امکان‌ناپذیر می‌شود.

### ۳-۱۲. ضربه فرهنگی

هنگامی که یک فرد در یک محیط فرهنگی بیگانه و در میان مردمی قرار می‌گیرد که در باورداشتهای بنیادیشان سهم نیست، دچار ضربه فرهنگی می‌شود.

**مثال ۱۴:** اگر یک انگلیسی از گینه نو بازدید کند و رفتار شکارگران انسان را در قبایل آنجا ببیند، به راستی که دچار ضربه فرهنگی می‌شود، زیرا شیوه زندگی این قبایل با شیوه زندگی او بسی متفاوت است. این انگلیسی بیگمان از دیدن صحنه شکار انسان دچار چندی می‌شود.

### ۳-۱۳. دگرگونی فرهنگی

هر چند که مردم عموماً از رها کردن سنتها، ارزشها و رسوم کهن و پذیرش ارزشهای تازه به جای آنها کراهت دارند، اما هیچ فرهنگی نیست که طی یک دوره زمانی، هیچگونه دگرگونی را پذیرا نشده باشد. روشها و درجه این دگرگونی، البته که متفاوتند. هرگاه عناصر و مجموعه‌های فرهنگی تازه‌ای در یک فرهنگ پدیدار شوند، و بر اثر آن محتوا و ساختار آن فرهنگ دگرگون شوند، دگرگونی فرهنگی پدید می‌آید. مقاومت در برابر این دگرگونی، زمانی به آشکارترین صورت بروز می‌کند که این دگرگونی مستلزم انحراف شدید از ارزشهای سنتی و رسوم جامعه باشد.

مثال ۱۵: یک مبلغ مسیحی که در یک اجتماع قبیله‌ای غیر غربی کار می‌کند، احتمالاً درمی‌یابد که رواج دادن یک روش تازه بذرافشانی، با مقاومتی کمتر از ترویج یک آیین و رسم مسیحی روبرو می‌شود.

### ۱۴-۳. واپسماندگی فرهنگی

فرهنگ بشری را می‌توان به عناصر مادی و غیر مادی تقسیم کرد. برخی بر این عقیده‌اند که دگرگونی معمولاً تنها در فرهنگ مادی رخ می‌دهد. در حالی که مردم احتمالاً دگرگونی در تکنولوژی (بخشی از فرهنگ مادی) را به آسانی می‌پذیرند، کمتر احتمال می‌رود که هنجارها، ارزشها، باورداشته‌ها یا سازمان اجتماعیشان را تعدیل کنند. نتیجه این ناهماهنگی، واپسماندگی فرهنگی است، زیرا عناصر غیر مادی فرهنگ نمی‌توانند پایه پای عناصر مادی آن دگرگون شوند و پیش روند.

مثال ۱۶: فرض کنید که اجتماع قبیله‌ای مثال ۱۵، تکنولوژی جدید بذرافشانی را که مبلغان مسیحی برایشان به ارمغان آوردند، با آغوش باز بپذیرا گردند. این تکنولوژی نو، که یک دگرگونی در فرهنگ مادیشان به‌شمار می‌آید، می‌تواند آنها را به شیوه‌های نوینی در کشاورزی و آبیاری رهنمون شود. این نیز به سهم خود ممکن است بر برداشته‌های آنها از رژیم غذایی، گردآوری غذا و سازمان خانواده، تأثیر عمیقی بگذارد. بدین‌سان، یک تغییر در فرهنگ مادی می‌تواند بر تحول فرهنگ غیر مادی تأثیر داشته باشد. برای مثال، اختراعاتی چون ماشین چاپ، اتومبیل و موتور جت، اثر عمیق و گسترده‌ای بر سبک‌های زندگی و ارزشهایمان گذاشته‌اند. اما معمولاً دگرگونیهای فرهنگی غیر مادی بسیار دیرتر از دگرگونیهای مادی فرا می‌رسند.

### ۱۵-۳. فرهنگ‌پذیری

گاه‌گاه یک فرهنگ از فرهنگی دیگر عناصری را می‌پذیرد. این فراگرد را فرهنگ‌پذیری می‌گویند. هرگاه چنین وضعی پیش آید، هر دو فرهنگی که در تماس با یکدیگر قرار می‌گیرند، معمولاً دگرگون می‌شوند، گرچه ممکن است که این دگرگونی برای یکی بسیار مهمتر از دیگری باشد.

### ۱۶-۳. سرچشمه دگرگونی فرهنگی و اجتماعی

تکنولوژی شاید مهمترین عامل ایجاد دگرگونی اجتماعی و فرهنگی باشد. در یک جامعه



پیشرفته، احتمال رخداد دگرگونی سریع تکنولوژیکی بیشتر است. هرگاه دگرگونی تکنولوژیکی شتاب می‌گیرد، انتظار می‌رود که دگرگونی فرهنگی ناشی از آن نیز تشدید شود. عوامل دیگری که بر آهنگ دگرگونی تأثیر می‌گذارند، عبارتند از:

**دگرگونی در محیط طبیعی.** دگرگونیهای ناگهانی در محیط طبیعی کمتر پیش می‌آیند، ولی اگر رخ دهند، تأثیر شگرفی دارند. (برای مثال، یک زلزله شدید را تصور کنید.) بیشتر دگرگونیهای محیط طبیعی چندان کنند که تأثیرهای آن بر محیط اجتماعی، محسوس نیستند.

**دگرگونیهای جمعیتی.** هرگونه دگرگونی عمده در حجم یا توزیع جمعیت، معمولاً نوعی دگرگونی اجتماعی را پدید می‌آورد. افزایش جمعیت می‌تواند به مهاجرت یا بهبود تولید بینجامد که این امر به نوبه خود، دگرگونی اجتماعی به بار می‌آورد.

**نیازهای تشخیص داده شده.** تشخیص یک نیاز از سوی جامعه، لازمه دگرگونی اجتماعی است. نیازها جنبه‌ای ذهنی دارند و شرایط دگرگون شده نیز به نوبه خود نیازهای تازه‌ای را می‌آفریند.

### پرسشهای چند جوابی

۱. فرهنگ عبارت است از
  - الف) مقدسات مذهبی،
  - ب) راه‌حلهایی برای مسائل اخلاقی،
  - ج) معیارهای زیبایی،
  - د) همه این موارد.
۲. قومپرستی عبارت است از
  - الف) احساسی که تنها مردم بیسواد دارند،
  - ب) شر ضروری،
  - ج) از یک جهت مفید و از جهت دیگر مضر،
  - د) برای بقاء ضرورت مطلق دارد.
۳. یکی از نتایج قومپرستی آن است که
  - الف) کشور را از شر تنه‌کاران خلاص می‌کند،
۴. انسانها از آن رو با حیوانات دیگر تفاوت دارند که تنها انسانها هستند که
  - الف) انگیزه‌های زیست‌شناختی دارند،
  - ب) می‌توانند از طریق نمادها ارتباط برقرار کنند،
  - ج) از جایی به جای دیگر مهاجرت می‌کنند،
  - د) جامعه را سازمان می‌دهند.
۵. یکی از مثالهای نسبیت فرهنگی این است،

- الف) وضعیت هر کی به هر کی - هیچ گونه معیار جالفا نهاده‌ای برای روابط اجتماعی وجود ندارد،  
 ب) آبستنی پیش از ازدواج در سراسر جهان محکوم است،  
 ج) آبستنی پیش از ازدواج در جوامعی مجاز است که از زنان انتظار می‌رود به عنوان یک زن مطلوب زایایی‌شان را اثبات کنند،  
 د) خویشاوندان در برخی از فرهنگها مهمتر از فرهنگهای دیگرند.
۶. یک ضد فرهنگ،  
 الف) فرهنگ غالب را کمی تعدیل می‌کند،  
 ب) هنجارهای فرهنگ غالب را رد کرده و با آنها مبارزه می‌کند،  
 ج) پذیرش نظام ارزشی غالب را در یک فرهنگ تشویق و تحریک می‌کند،  
 د) اصطلاح دیگری برای خرده فرهنگ است.
۷. دانشمندان اجتماعی بر این همداستانند که،  
 الف) بیشتر جوامع در مقایسه با جامعه خودمان «وابسمانده» اند،  
 ب) عاداتهای اجتماعی «بد» مردم را باید تغییر داد،  
 ج) این نکته را باید فهمید که مردم چرا باورداشته‌ها و رفتارهای خاصی دارند،
۸. فرهنگ پذیری زمانی رخ می‌دهد که،  
 الف) فرهنگی آغاز به وام گرفتن عناصری از فرهنگ دیگر می‌کند،  
 ب) فرهنگی هر چیز بیگانه را رد می‌کند،  
 ج) یک ساختار محکم خانوادگی وجود داشته باشد،  
 د) قومپرستی بسیار شدید باشد.
۹. وقتی عناصر غیر مادی یک فرهنگ نتوانند پایه پای دیگر گونیهای عناصر مادی دیگر شوند، این فراگرد را،  
 الف) همسازی فرهنگی،  
 ب) قومپرستی،  
 ج) وابسماندگی فرهنگی،  
 د) نسبیت فرهنگی می‌نامند.
۱۰. زبان،  
 الف) در برگزیده تعدادی نماد است،  
 ب) فرهنگ را از نسلی به نسلی دیگر انتقال می‌دهد،  
 ج) زاییده فرهنگ است،  
 د) همه این موارد را در بر می‌گیرد.
- پاسخها. ۱. (د)، ۲. (ج)، ۳. (ب)، ۴. (ب)، ۵. (ج)، ۶. (ب)، ۷. (ج)، ۸. (الف)، ۹. (ج)، ۱۰. (د)

### پرسشها و پاسخها

#### ۳-۱. معنای جامعه‌شناختی واژه فرهنگ چیست؟

فرهنگ به شیوه‌ای از زندگی اطلاق می‌شود که اعضای یک جامعه آن را فرا می‌گیرند و عمل می‌کنند و از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌دهند.

## ۳-۲. فرق جامعه با فرهنگ چیست؟

فرهنگ، شیوه زندگی اجتماعی یک گروه است، در حالی که جامعه به گروهی از اشخاص اطلاق می‌شود که در منطقه معینی زندگی می‌کنند، نوعی وحدت را با هم احساس می‌کنند، در سازمانی از روابط اجتماعی به سر می‌برند، مصالح مشترکی با هم دارند و دست کم در بخشی از یک فرهنگ سهیمند.

## ۳-۳. هر فرهنگی دارای سه جنبه شناختی، مادی یا فنی و سازمانی است. مثالهایی را بیاورید که هر یک از این سه جنبه فرهنگ را نشان دهند.

جنبه شناختی یک فرهنگ عبارت است از باورداشتها، اسطوره‌ها، ایدئولوژیها، ارزشها، رویکردها و دانش. جنبه فنی یا مادی یک فرهنگ عبارت است از مهارتها، پیشه‌ها، ابزارها و چیزهای مادی دیگری که اعضای یک جامعه آنها را به کار می‌برند. آداب و رسوم، عرفها، قوانین و نقشهایی که با پایگاههای گوناگون یک فرهنگ همبسته‌اند، جنبه سازمانی یک فرهنگ را نشان می‌دهند. قوانین، مقررات و شیوه عملهایی که انتظار می‌رود اعضای جامعه در هنگام فعالیتهای روزانه آنها را رعایت کنند، نیز جنبه سازمانی به‌شمار می‌آیند.

## ۳-۴. فرهنگ چگونه قدرت سازگاری یک جامعه را با محیط طبیعی و اجتماعی، بالا می‌برد؟

مردم از طریق فرهنگ مهارتهایی را که برای بقایشان در انواع گوناگون محیطهای طبیعی لازمند، فرا می‌گیرند. آنها یاد می‌گیرند که چگونه خوراک گردآوری کنند و بپزند، چگونه بپوشند و خانه‌سازی کنند. یک شخص با فراگیری یک زبان و فهم هنجارهای اجتماعی، می‌تواند با هموعانش ارتباط برقرار کند، دانش کسب کند و آن را به دیگری انتقال دهد و فعالیتهايش را هماهنگ سازد. همکاری اعضای جامعه از طریق یک زبان مشترک امکانپذیر است. اگر افراد یک جامعه بتوانند رفتار دیگران را پیش‌بینی کنند و به الگوهای رفتاری که دیگران احتمالاً در چهارچوب آنها عمل می‌کنند پی ببرند، چرخهای آن جامعه روانتر می‌گردند. مردم از طریق قوانین و نیز قواعد گنجانده شده در آداب و رسوم، عرفها و ارزشها، نوعی احساس تعلق به یک جامعه می‌کنند.

## ۳-۵. چرا نمادها در تحول فرهنگ اهمیت دارند؟

مردم از طریق نمادها با هم دیگر ارتباط برقرار می‌کنند، دانش انباشته می‌کنند و آن را به دیگران

انتقال می‌دهند. انسان با توسل به یک زبان، می‌تواند افکار و عقایدش را بیان کند، فعالیت‌هایش را برنامه‌ریزی و سازماندهی کند، ارزشها و رویکردهایش را تعیین کند و هنجارهایی را برقرار سازد.

### ۳-۶. ارزشها چیستند؟ نمونه‌هایی از ارزشها را نشان دهید.

ارزشها به باورداشتهای ریشه‌داری اطلاق می‌شوند که اعضای یک گروه در هنگام برخورد با پرسشهای راجع به شایست نشایست‌ها، آنها را در نظر می‌گیرند. یک گروه ممکن است برای هر یک از موارد زیر ارزش قائل شود: آموزش دانشگاهی، زندگی خانوادگی، کالاهای مادی، موفقیت شغلی، پاکیزگی، فرمانبری از اقتدار، کنجکاوی، دین یا تناسب اندام. از سوی دیگر، یک گروه ممکن است برای دیرکرد، شلختگی، تنبلی و نظایر آن، ارزش منفی قائل شود.

### ۳-۷. آداب و رسوم چیستند و چگونه اعمال می‌شوند؟

آداب و رسوم هنجارهایی‌اند که مردم را نسبت به شیوه‌های مرسوم انجام فعالیت‌های روزانه‌شان، هشیار می‌سازند. آنهایی که خودشان را با آداب و رسوم تطبیق ندهند، مورد انتقاد، سرزنش یا مضحکه قرار می‌گیرند. از آنجا که آداب و رسوم دلالت‌های اخلاقی نیرومند راجع به خوب و بد را ندارند، عدم رعایت آنها معمولاً به صورتهای ملایم عدم تأیید دیگران می‌انجامد. نمونه‌های آداب و رسوم عبارتند از آداب اجتماعی، قواعد تراکت، طرز شایسته لباس پوشیدن یا صحبت کردن.

### ۳-۸. عرفها چیستند؟ چرا واکنش جامعه در برابر رعایت نکردن عرف، با همین واکنش در برابر سرپیچی از آداب و رسوم، تفاوت دارد؟

عرفها مبتنی‌اند بر باورداشتهای اخلاقی جامعه از درست و نادرست، یا خوب و بد. عرفها در قوانین یا دین یک جامعه عجین شده‌اند و سرپیچی از آنها به مجازات زندان، پرداخت جریمه، تبعید، مرگ یا تهدیدهای کیفری نیروهای فوق طبیعی می‌انجامد، ولی رعایت نکردن آداب و رسوم مجازاتی بسیار خفیفتر دارد.

### ۳-۹. آیا معیارهای نهاده شده به وسیله آداب و رسوم و عرف، در سراسر جامعه به گونه‌ای یکسان به کار بسته می‌شوند؟ در این مورد مثالهایی بیاورید.

آداب و رسوم ممکن است تنها در مورد بخشهای خاصی از جامعه به کار بسته شوند - مانند برخی گروههای سنی، قومی، طبقات اجتماعی یا افراد یک جنس. این گروهها ممکن است از جهت عاداتهای غذایی، شیوه‌های گذران اوقات فراغت، لباس پوشیدن و پذیرایی از مهمانان، الگوهای

متفاوتی داشته باشند. آنها همچنین ممکن است بر آداب و قواعد نزاکت متفاوتی تأکید ورزند. اما عرفها برای یکایک اعضای جامعه محترمند و هر جامعه‌ای ممکن است برخی از عرفهایش را به صورت قانون در آورد. برای مثال، جامعه ممکن است قوانینی را بر ضد آدمکشی، تجاوز به عنف یا اعمال خشونت آمیز دیگری چون تجاوز به اموال دیگران، تصویب کند. افرادی که این قوانین را زیر پا می‌گذارند، بدون توجه به پایگاه اجتماعیشان کیفر می‌بینند.

### ۳-۱۰. چرا قوانین در جوامع پیچیده و گسترده بیشتر از جوامع ساده معمولند؟

در جوامع ساده، خانواده‌ها و گروههای خویشاوندی مسئول نظارت بر رفتار اعضایشان‌اند. نظارتهای غیر رسمی را می‌توان در مورد این گروهها به گونه مؤثری به کار بست. اما جوامع پیچیده به قوانین نیاز دارند، زیرا اگرچه شمار گسترده‌ای از افراد در فواصلی بسیار نزدیک به هم زندگی می‌کنند، ولی بیشتر اعضای جامعه همدیگر را نمی‌شناسند. در یک چنین وضعی، نظارتهای غیر رسمی کفایت نمی‌کنند.

### ۳-۱۱. چه تفاوتی میان فرهنگ آرمانی و فرهنگ واقعی وجود دارد؟

میان فرهنگ آرمانی و فرهنگ واقعی بسی تفاوت است. افراد جامعه اصولاً باید از ارزشها و معیارهای رفتاری یک فرهنگ هواداری کنند، اما در عمل، ممکن است که آنها را ندیده گیرند. فرهنگ واقعی به شیوه عملی زندگی یک گروه اطلاق می‌شود، حال آن که فرهنگ آرمانی به آن چیزهایی گفته می‌شود که اصولاً باید انجام گیرند، ولی در واقعیت امر، ممکن است عملی بشوند یا نشوند. برای نمونه، آدمها ممکن است بگویند که به برابری نژادی اعتقاد دارند، ولی در عمل، شاید همه نژادها را به یک چشم نگاه نکنند. یا ممکن است بگویند که دزدی یا دروغگویی کار درستی نیست، ولی در عمل ممکن است که بارها دست به چنین اعمالی بزنند.

### ۳-۱۲. عنصر فرهنگی چیست؟

عنصر فرهنگی کوچکترین واحد یک فرهنگ به شمار می‌آید؛ این از یک عنصر یا بخشی ساخته می‌شود که دیگر نمی‌توان آن را به عناصر یا بخشهای دیگر تقسیم کرد. برخی از این عناصر، اشیایی بیش نیستند، مانند یک قیچی، حلقه یا یک چوبدستی. عناصر دیگری هستند که ماهیت مادی ندارند و نمونه‌های رفتاری‌اند، مانند دست دادن، بوسیدن، سلام کردن یا نماز گزاردن. عناصر دسته نخست، عناصر مادی خوانده می‌شوند و عناصر دسته دوم، عناصر غیر مادی.

### ۳-۱۳. رابطه میان یک عنصر فرهنگی و یک مجموعه فرهنگی چیست؟

از مجموعه فرهنگی مثالی بزنید.

یک عنصر فرهنگی کوچکترین واحد یک فرهنگ است، حال آنکه یک مجموعه فرهنگی از عناصر گوناگونی ساخته می‌شود که با هم ترکیب گشته و نیز با هم عمل می‌کنند. نمونه‌های مجموعه فرهنگی عبارتند از یک مزرعه، کارخانه یا مجموعه بازیکنان یک مسابقه. یک اتومبیل، رستوران یا یک ماشین تحریر نیز نمونه‌هایی از مجموعه فرهنگی به‌شمار می‌آیند. هر کدام از این مجموعه‌ها، عناصر گوناگونی را در بر می‌گیرد.

۳-۱۴. فرض کنید که در یک فرهنگ خاص، از نظر تحولات تکنولوژیکی، نظام‌های مذهبی، دانش و مهارت‌ها، تنوع بسیاری وجود دارد. چه عواملی باعث این گوناگونی‌ها می‌شوند؟ آیا این گوناگونی‌ها نشان می‌دهند که افراد این جامعه از افراد جوامع دیگر باهوش‌ترند؟

یک چنین تنوع‌هایی برای آن وجود دارند که این فرهنگ بر منابع گوناگونی مبتنی است و یا ممکن است در محیط جغرافیایی خاصی قرار گرفته باشد. اگر فرهنگی از فرهنگ‌های دیگر جدا مانده باشد، با افکار، اشیاء یا شیوه‌های عمل تازه آشنایی نمی‌یابد. هر قومی همین که فرهنگی را برای برآوردن نیازها و خواسته‌هایش می‌پروراند، دیگر از تطبیق خود با شیوه‌های زندگی گروه‌ها یا اقوام دیگر اکراه دارد. این تفاوت‌ها عامل تفاوت‌های هوشی نیستند، زیرا به هیچ وجه نمی‌توان در مورد گروهی از مردم گفت که سطح هوشی بالاتر یا پایین‌تر از گروه‌های دیگر دارند.

۳-۱۵. مشترکات فرهنگی جهانی عبارتند از الگوهای رفتاری یا باورداشتهایی که تقریباً در سراسر جوامع بشری رواج دارند. نمونه‌هایی از این مشترکات فرهنگی را بر شمرید.  
نمونه‌هایی از مشترکات فرهنگی جهانی عبارتند از تقسیم کار، حکومت، شنیع انگاشتن زنا با محارم، دین، نظام آموزشی، مناسک خاکسپاری، آداب نزاکت، هنر تزیینی، زبان و موسیقی.

۳-۱۶. چرا در چهارچوب مشترکات فرهنگی جهانی، تنوع‌های بسیار وجود دارند؟  
صورت هر یک از این مشترکات فرهنگی، از جامعه‌ای به جامعه دیگر، تنوع می‌پذیرد. هر فرهنگی خود را به گونه‌ای با این مشترکات تطبیق می‌دهد که نیازها و اولویت‌هایش را برآورده کند. از این گذشته، محتوا یا عناصر این مشترکات، ممکن است از فرهنگی به فرهنگ دیگر تفاوت داشته باشند. برای نمونه، دین در هر جامعه‌ای وجود دارد، ولی هر فرهنگی ترکیب بی‌همتایی از اعمال و باورداشتهای مذهبی برای خودش دارد.

۳-۱۷. خرده فرهنگ چیست؟ نمونه‌هایی از این خرده فرهنگها را نشان دهید.

خرده فرهنگ شیوه زندگی یک گروه درون یک فرهنگ بزرگتر است. شیوه زندگی گروه کوچکتر از یک سوی با فرهنگ پیرامونش همسان است و از سوی دیگر، از آن متمایز است. خرده فرهنگ بسیاری از شیوه‌های زندگی فرهنگ بزرگتر را می‌پذیرد، اما در زمینه‌های رفتار، امور مادی و شیوه‌های کار کردن، چشمداشت‌های ویژه‌ای از اعضای گروه دارد. از میان این خرده فرهنگها می‌توان خرده فرهنگهای منطقه‌ای، مذهبی، شغلی، سنی و قومی و نیز خرده فرهنگهای انحراف‌آمیز و طبقاتی را نام برد.

۳-۱۸. ضد فرهنگ با فرهنگ بزرگتری که خود بخشی از آن است، چه تفاوتی دارد؟

ضد فرهنگ از پذیرش ارزشها و چشمداشت‌های رفتاری فرهنگ بزرگتر سر باز می‌زند؛ بدین‌سان که به جای تطبیق با شیوه زندگی فرهنگ بزرگتر، بر آن است تا دگرگونی عمده‌ای در آن پدید آورد و یا تا آنجا که امکان دارد، از آن دوری گیرند.

۳-۱۹. بسیاری از الگوهای رفتاری هستند که افراد سهیم در ارزشهای فرهنگی غالب، آنها را ناخوشایند می‌انگارند. چرا مفهوم خرده فرهنگ به ما کمک می‌کند تا دریابیم که این الگوهای رفتاری با آن که ممکن است آماج انتقادات و مجازات‌ها قرار گیرند، باز همچنان ادامه حیات می‌دهند؟

افرادی که از نظر فرهنگ غالب به شیوه‌های ناخوشایند رفتار می‌کنند، ممکن است که برای یک چنین رفتاری با تحسین خرده فرهنگ‌هایشان روبرو شوند. فرهنگ بزرگتر این رفتار را نمی‌پسندد، ولی خرده فرهنگ آن را می‌پسندد. اگر شخصی برای تأیید و احترام اعضای خرده فرهنگش ارزش بالایی قابل شود، کاملاً تحت تأثیر نفوذ معیارهای خرده فرهنگش قرار می‌گیرد.

۳-۲۰. قومپرستی چیست؟

قومپرستی به باورداشت برتری یک فرهنگ بر فرهنگهای دیگر اطلاق می‌شود. افراد هر گروهی چنین احساس می‌کنند که شیوه‌های عملکردشان از شیوه‌های گروههای دیگر برترند و کسانی که به شیوه‌های دیگری عمل می‌کنند، هوش، نمدن و اخلاقی پستتر از آنها دارند.

۳-۲۱. آیا قومپرستی در همه جوامع بشری وجود دارد؟

بلی، هر قومی چنین پرورش یافته است که خود را با چشمداشت‌های جامعه‌اش تطبیق دهد و با

شیوه‌های عملکرد اقوام دیگر بیگانه باشد، زیرا بیشتر افراد یک جامعه امکان آشنایی با الگوهای فرهنگی اقوام دیگر را نمی‌یابند؛ اگر هم یک چنین آشنایی صورت پذیرد، باز هم به احتمال زیاد شیوه زندگی‌شان را دگرگون نمی‌سازند.

### ۳-۲۲. چرا قومپرستی می‌تواند برای بقای یک جامعه سودمند افتد؟

زیرا قومپرستی همبستگی گروهی و پذیرش هنجارهای آن را تقویت می‌کند. مردم از طریق قومپرستی به شیوه زندگی‌شان افتخار می‌کنند و به جامعه‌شان وفادار می‌مانند. اگر مردم شیوه زندگی‌شان را شیوه‌ای برتر انگارند، درصدد دگرگونی آن نیز بر نمی‌آیند.

### ۳-۲۳. چرا قومپرستی ممکن است برای یک جامعه زیان به بار آورد؟

قومپرستی از تطبیق جامعه با شیوه‌های عملکرد تازه، جلوگیری می‌کند. هر جامعه‌ای به دگرگونی و رشد نیاز دارد. همچنین، قومپرستی می‌تواند میان ملت‌های گوناگون، گروه‌های مذهبی متفاوت و یا گروه‌های مختلف نژادی، اختلاف و برخورد ایجاد کند. هر قومی اگر تصور کند که شیوه زندگی اقوام دیگر پست‌تر از شیوه خودش است، نمی‌تواند با گروه‌ها و جوامع دیگر روابط دوستانه‌ای برقرار کند.

### ۳-۲۴. چرا انسان‌ها باید رفتارهای جوامع دیگر را از دیدگاه نسبیت فرهنگی بنگرند؟

اگر رفتار دیگران را از چشم انداز نسبیت فرهنگی نگاه کنیم، کمتر احتمال می‌رود که این رفتارها را بدتر و پست‌تر از رفتار خودمان بینگاریم. این دیدگاه به ما یادآور می‌شود که در هنگام داوری درباره رفتار دیگران، نباید از معیارهای خودمان استفاده کنیم. اگر رفتاری را در بافت فرهنگی خودش بسنجیم، ارزیابی درستی از آن خواهیم کرد.

### ۳-۲۵. ضربه فرهنگی چیست؟

ضربه فرهنگی به آن احساس کراهت یا تعجبی اطلاق می‌شود که آدم‌ها وقتی فرهنگ بومی‌شان را ترک می‌کنند و به فرهنگ بیگانه بسیار متفاوتی گام می‌گذارند، آن را تجربه می‌کنند. آدم‌ها در یک محیط جدید این را یاد می‌گیرند که رسوم و عملکردهایی که برای آنها عجیب و ناپذیرفتنی می‌نمایند، در فرهنگ تازه‌ای که به آن وارد شده‌اند رواج دارند و برای مردمی که با این فرهنگ زندگی می‌کنند، نیک و شایسته‌اند.

### ۳-۲۶. فرق تداوم فرهنگی با دگرگونی فرهنگی چیست؟



دگرگونی فرهنگی زمانی رخ می‌دهد که آدمها شیوه‌های تازه‌ای را در زندگی پذیرا شوند. تداوم فرهنگی به گرایش یک فرهنگ به عدم تغییر، اطلاق می‌شود. آدمها گرایش به این دارند که رفتارهایی را که از همه پذیرفتنی‌تر به نظر می‌آیند، همچنان ادامه دهند. مردم دوست دارند که همان رفتارهایی را در پیش گیرند که نسلهای پیشین داشتند، مگر آن که عامل وادارنده‌ای آنها را وادار به دگرگونی کند.

### ۳-۲۷. واپسماندگی فرهنگی و تأثیر آن بر جامعه چیست؟

اگر جنبه‌ای از یک فرهنگ با گرایش به دگرگونی کندتر از جنبه‌های دیگر آن حرکت کند، واپسماندگی فرهنگی پیش می‌آید. برخی از جنبه‌های فرهنگی گرایش به دگرگونی سریع دارند، در حالی که جنبه‌های دیگر نمی‌توانند پایه پای آنها دگرگون شوند. برای نمونه، بازار کار، به دلیل نوآوریهای تکنولوژیک، به سرعت دگرگون می‌شود، در حالی که ممکن است نهادهای آموزشی نتوانند پایه پای دگرگونی در بازار کار، پیش بروند. (برای آنکه واحدی درسی به منظور آماده ساختن دانشجویان جهت یک بازار کار جدید تنظیم شود، به زمانی طولانی نیاز است.) در نتیجه یک چنین واپسماندگی فرهنگی، اعضای یک جامعه ممکن است دچار تنش، اضطراب و یا نومیدی شوند. (بسیاری از آنها ممکن است در کارهایی دچار اشکال شوند.) این اشکالات برای آن پدید می‌آیند که آنها در همگامی با دگرگونیهای سریع بازار کار، احساس ناتوانی می‌کنند. بر روی هم، می‌توان گفت که فرهنگ مادی تندتر از فرهنگ غیر مادی دگرگون می‌شود.

### ۳-۲۸. به چه دلایلی مردم در برابر دگرگونی فرهنگی مقاومت می‌کنند؟

مردم برای این در برابر دگرگونی فرهنگی مقاومت می‌کنند که از تجربه کردن راه و روشهای تازه هراسانند. به آنها یاد داده شده که به شیوه معینی رفتار کنند و به گونه‌ای تربیت شده‌اند که شیوه زندگی‌شان را برتر از شیوه‌های دیگر در نظر گیرند. وانگهی، برخی از گروههای اجتماعی مزایا و منافع جاافتاده‌ای در فرهنگ موجود دارند که می‌ترسند با تغییر فرهنگی این مزایا و منافع در خطر افتند.

### ۳-۲۹. تفاوت میان یک کشف و یک اختراع چیست؟ از هر کدامشان مثالی بزنید.

یک کشف بر کل دانش بشری عنصر تازه‌ای می‌افزاید، یعنی چیزی را که پیش از این کسی ندیده بود یا نمی‌دانست وجود دارد، آشکار می‌کند؛ مانند کشف یک سیاره، درمان یک بیماری و یا یک نوع اصل جدید ریاضی. اما اختراع، ترکیب دو یا چند چیز مادی و در نتیجه، ساختن یک چیز تازه است که پیش از این کسی به فکرش نرسیده بود؛ مانند چیزهای مادی که برای ساختن چرخ

خیاطی، انومبیل و دوربین، روی هم سوار می‌شوند. هم کشف و هم اختراع، تأثیر عمیقی بر فرهنگ می‌گذارند.

۳-۳۰. کشفها و اختراعه‌ها بدون دخالت فرهنگهای دیگر نیز می‌توانند رخ دهند. حال، توضیح دهید که چگونه تماس با فرهنگهای دیگر، دگرگونی فرهنگی پدید می‌آورد؟

اگر فرهنگی با فرهنگهای دیگر تماس داشته باشد، بر اثر اشاعه یا استفراض فرهنگی، دستخوش دگرگونی فرهنگی می‌شود. اشاعه، به گسترش دانش از فرهنگی به فرهنگ دیگر و یا به گسترش دانش میان گروههای گوناگون درون یک فرهنگ، اطلاق می‌شود. اشاعه زمانی رخ می‌دهد که یک گروه، ارزشها، افکار، هنجارها یا چیزهای مادی گروه دیگر را اقتباس کند.

## اصطلاحات جامعه‌شناختی

فرهنگ‌پذیری: استقراض عناصری از یک فرهنگ بیگانه.  
 زیان جسمانی: تبادل معانی از طریق حرکات و اشارات بدنی.  
 ضد فرهنگ: گروهی که هنجارها و چشمداشتهای فرهنگ غالب را نمی‌پذیرد و با آنها مقابله می‌کند.  
 یکپارچگی فرهنگی: یکپارچگی سازمانی و کارکردی عناصر و مجموعه‌های یک فرهنگ.  
 واپسماندگی فرهنگی: واپسماندن دگرگونیهای فرهنگ غیر مادی از فرهنگ مادی.  
 هنجار فرهنگی: معیار تثبیت شده‌ای از آنچه که باید در یک فرهنگ خاص انجام گیرد.  
 نسیت فرهنگی: برداشتی که بنابر آن، برای فهم معنا و ارزش یک عنصر فرهنگ، باید آن را در ارتباط با بافت فرهنگی‌اش ارزیابی کرد.  
 فرهنگ: مجموعه ویژگیهای رفتاری مکتسب اعضای یک جامعه.  
 مجموعه فرهنگی: مجموعه‌ای از عناصر فرهنگی به هم وابسته.  
 ضربه فرهنگی: قرار گرفتن در معرض محیط فرهنگی بیگانه‌ای که با باورداشتهای بنیادی فرد همخوانی ندارد.  
 عنصر فرهنگی: کوچکترین واحد یک فرهنگ.  
 قومپرستی: گرایش افراد یک جامعه به برتر انگاشتن فرهنگ خودشان.  
 آداب و رسوم: شیوه‌های مرسوم و خو کرده عملکرد در درون یک جامعه.  
 فرهنگ آرمانی: الگوهای رفتاری که به گونه‌ای آشکار و رسمی تأیید شده باشند.  
 نهاد: نظام الگودار و منتظمی از روابط اجتماعی که برای برآوردن نیازهای گروه لازم است.  
 قوانین: عرفهایی که در چهارچوب یک نظام قضایی تصویب قانونی می‌یابند.

عرفها: آداب و رسوم مهمتری که دلالت‌های مهم شایست و نشایست وبد و خوب دارند.

فرهنگ واقعی: عملکردهای واقعی اعضای یک گروه.

زبان گفتاری: یک رشته اصوات معنی‌دار برای اعضای یک گروه.

خرده فرهنگ: یک رشته الگوهای رفتاری که با الگوهای فرهنگ غالب همانندند، ولی با آنها تمایز نیز دارند.

ارتباط نمادی: مبادله اطلاعات از طریق یک زبان گفتاری و نوشتاری که همه اعضای گروه درباره معنای آن توافق دارند.

ارزشها: احساسات ریشه‌داری که همگی اعضای یک جامعه در آن سهیمند.

زبان نوشتاری: ثبت ترسیمی زبان گفتاری.